

دوفصلنامه علمی ترویجی سلفی پژوهی، سال ششم * شماره ۱۱ * بهار و تابستان ۱۳۹۹
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۱۶ * تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۰۲/۲۷ * صفحات: ۷-۳۲

بررسی دیدگاه ابن تیمیه در شرک انگاری استغاثه

حسین قاضی زاده *

مهدی فرمانیان **

سید حسن آل مجدد ***

چکیده

امور در نگاه ابن تیمیه به دو قسم مایقدر و مالایقدر علیه‌الاله (مقدور مخلوق و مقدور خداوند) تقسیم شده و استغاثه در امور خارق‌العاده در قسم دوم گنجانده شده و حکم شرک برای آن صادر شده است؛ در حالی که این تقسیم، مبتلا به اشکالاتی است؛ از جمله اینکه:

اولاً: تقسیمی جامع نیست؛

ثانیاً: ملاکی غیر منضبط است؛

ثالثاً: ملاکی شرک‌آلود یا جاهلانه بوده که به کفر نزدیک‌تر است تا ایمان؛

رابعاً: نشان‌دهنده عدم وحدت سیاق در تقسیم امور است؛

این نگاه نامتوازن به امور، منجر به ابتلا به شرک در امور مقدور شده است؛ همچنین، منجر به کفر، به واسطه انکار و تاویل آیات قرآن در نسبت دادن امور غیر مقدور به انبیا و اولیا و تنزل انسان به رتبه یک حیوان طبیعی، به واسطه انکار رسیدن او به قدرت‌های الهی شده است؛ لذا تفکر سلفیه، عناصر تفکری مشرکانه و کفرآلود و ضد انسانی را در خود جمع کرده است.

کلیدواژه‌ها: استغاثه، مالایقدر علیه، شرک، کرامات.

* دانشجوی دکتری دانشگاه ادیان و مذاهب (نویسنده مسئول)؛ h.ghazizade110@gmail.com

** دانشیار دانشگاه ادیان و مذاهب؛ m.farmanian@chmail.ir

*** استاد حوزه علمیه قم و موسسه دارالاعلام لمدرسة اهل البيت (علیهم‌السلام).

مقدمه

ابن تیمیه، مدعی پرچم‌داری تفکر سلفیه، ادبیاتی را به‌عنوان تفکر سلف معرفی کرد که در نظر ناآگاهان، خیرالقرون اسلامی را تبدیل به سیاه‌ترین قرون اسلامی نموده است. قرونی که به اندک بهانه‌ای، اتهام شرک و کفر و قتل را به مسلمین روا می‌دارد. استغاثه و طلب شفاعت به انبیا و اولیای الهی شرک و کفر، اهدای ثواب نذر و ذبح شرک اکبر، تبرک به آثار ایشان خروج از اسلام، توسل به ایشان حرام، سفر برای زیارت ایشان بدعت و بسیاری دیگر از آموزه‌هایی که نتیجه‌ای جز کشتار و تولد گروه‌های سلفی - تکفیری به‌دنبال نخواهد داشت.

یکی از شاخص‌ترین موضوعات این تفکر، شرک اعلام نمودن استغاثه به انبیا و اولیاست. ادله‌ای که برای این موضوع اقامه شده، تنوع بسیار زیادی دارد که در یک نگاه می‌توان ادله انکار استغاثه را به دو دسته تقسیم کرد.

اول: ادله‌ای که این عمل را نامشروع اعلام می‌کند؛

دوم: ادله‌ای که آن را شرک می‌شمارد؛

در این مقاله تنها به بررسی ادله دوم پرداخته شده و ادله نامشروع بودن در مقاله‌ای مستقل بررسی شده است. در این موضوع، مقالات و کتب متعددی نگاشته شده که بیان آنها محتاج به تالیف کتاب‌های زیادی خواهد بود.

اما آنچه موجب شد که مجدداً این موضوع مورد بررسی قرار گیرد، یک نکته اساسی در اعتقاد به شرک‌پنداری استغاثه، یعنی تقسیم امور به "مقدور مخلوق و مقدور خداوند" است. این زاویه در بحث استغاثه، کمتر مورد توجه قرار گرفته است؛ در حالی که تاثیر این سبک، تقسیم و استفاده از عنوان "مالا یقدر علیه الا الله" برای امور خارق‌العاده در حکم به شرک نمودن، تاثیری خارق‌العاده دارد! این زاویه نگاه تازه، در مقاله تبیین و بررسی شده است و ان شاء الله، قدمی برای تبیین بهتر حقایق باشد.

استغاثه در لغت و اصطلاح

استغاثه از ماده غوث به معنای کمک و یاری می‌باشد^۱ که در باب استفعال، معنای طلب

۱. «وهی الإعانة والنصرة عند الشدة»؛ (ابن فارس، احمد، معجم المقاییس اللغة، ج ۴، ص ۴۰۰)؛ (راغب اصفهانی،

می‌گیرد؛ لذا استغاثه که مصدر این باب است، به معنی طلب کمک و یاری می‌باشد.^۱
شیوخ سلفی نیز همین معنا را ذکر کرده‌اند.^۲

معنای اصطلاحی استغاثه نیز از معنای لغوی آن دور نیست و به معنای کمک و یاری خواستن است؛ اما در ادبیات اصطلاحی سلفیه، استغاثه در مقابل طلب شفاعت و توسل قرار می‌گیرد؛ به این معنا که طلب شفاعت یعنی درخواست دعا برای اجابت حاجت^۳ و توسل یعنی درخواست از خدا با قسم دادن او به جایگاه اولیای الهی؛^۴ اما مقصود از معنی اصطلاحی استغاثه، درخواست نفس حاجت از اولیای الهی است.

«لفظ الاستغاثة في الكتاب والسنة وكلام العرب إنما هو مستعمل بمعنى الطلب من المستغاث به»؛^۵ مقصود از لفظ استغاثه در کتاب و سنت و کلام عرب، طلب کردن از کسی است که از او درخواست شده است.

مقصود از مفهوم شرک

ابن فارس دو ریشه برای شرک معرفی می‌کند؛ اول مقارنت دو چیز با یکدیگر که در مقابل انفراد است و دوم امتداد و استقامت.^۶ آنچه که در این بحث مورد نظر است، معنای اول است. کلمه شرک از همین ریشه گرفته شده است که مقصودش، کنار هم بودن شریکان است؛^۷ به صورتی که هیچ‌یک به تنهایی حق تصرف در آن شیء را نداشته باشند.^۸ مولف التحقیق فی کلمات القرآن الکریم نیز، این کلمه را دارای یک ریشه دانسته و آن تقارن افراد شریک در عمل است؛ به گونه‌ای که برای هر یک، نقش و

حسین، مفردات، ص ۶۱۷؛ (بستانی، فواد افرام، فرهنگ ابجدی، ص ۶۱)؛ (قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۲۷).

۱. ابن تیمیه، احمد، الاستغاثة، ص ۴۱.

۲. «الإستغاثة طلب الغوث»؛ (ابن عثیمین، محمد، شرح ثلاثة الاصول، ص ۶۵).

۳. «اشفع لي... بمعنى: ادع الله لي»؛ (بن باز، عبدالله، التحقیق والإيضاح، ج ۱۶، ص ۱۰۶).

۴. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۰۴.

۵. (ابن تیمیه، احمد، الاستغاثة، ص ۱۱۶)؛ «فإن المستغیث بالنبي طالب منه وسایل له»؛ (ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۰۳).

۶. ابن فارس، احمد، معجم المقایس اللغة، ج ۳، ص ۲۶۵.

۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۵، ص ۲۹۳؛ صاحب بن عباد، اسماعیل، المحيط فی اللغة، ج ۶، ص ۱۶۲؛

حسینی زبیدی، محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۳، ص ۵۹۱.

۸. ابن فارس، احمد، معجم المقایس اللغة، ج ۳، ص ۲۶۵.

تاثیر مستقل وجود داشته باشد. تحقق مفهوم شرک، با شراکت مستقیم در عمل است و این فراتر از ظهیر (یاور) است؛ زیرا ظهیر در واقع به همکاری برمی‌گردد که در مرتبه‌ای غیر از شراکت است.^۱

آنچه از معنای شرک به روشنی قابل دریافت است، تساوی و هم‌عرض بودن دو شریک است؛ چنان‌که در تعریف شرک گفته‌اند: شرک، برابری غیر خدا با خداوند در خصوصیات خدا است.^۲

شرک در یک تقسیم، به دو قسم شرک اکبر و شرک اصغر تقسیم می‌شود.^۳ مقصود از شرک در مقاله، شرک اکبر است که موجب خروج از اسلام خواهد شد.

اقسام استغاثه و بیان موضع نزاع

تقسیمات متنوع و متعددی برای استغاثه بیان شده است. یکی از تقسیمات که نسبت به سایر تقسیمات، تقسیم مناسب و جامعی است، تقسیمی است که عبدالله بن دجین السهلی در مقدمات کتاب الاستغاثه فی الرد علی البکری، اثر ابن تیمیه ذکر کرده است؛ در این کتاب، استغاثه به دو قسم مشروع و ممنوع تقسیم می‌شود که قسم مشروع آن دو مصداق دارد.

اول: استغاثه به خداوند که شرعا مطلوب است؛

دوم: استغاثه به کسی که قادر بر انجام عمل است؛

قسم ممنوع آن سه مصداق دارد که عبارت‌اند از:

اول استغاثه به شخص زنده و حاضر در اموری که جز خدا کسی قادر بر انجام آن نیست که اصطلاحاً به آن "مالایقدر علیه‌الاله" می‌گویند؛

دوم: استغاثه به میت (اعم از اینکه نبی باشد یا غیر نبی)، در مطلق امور؛

سوم: استغاثه به شخص زنده اما غایب در مطلق امور؛^۴

قسم مشروع از موضع نزاع خارج است؛ اما قسم ممنوع با سه مصداق آن، داخل در

۱. «تقارن فردین»: (مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، ص ۴۸).

۲. «مساواة غیرالله»: (خمیس، محمد، شرح الرسالة التدمریة، ص ۸۹).

۳. «أحدهما الشُّرْکُ العظیم، و هو: إثبات شریک لله تعالی. و الثاني: الشُّرْکُ الصَّغیر»: (راغب اصفهانی، حسین، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۵۲).

۴. ابن تیمیه، احمد، الاستغاثة، ص ۴۱.

محل نزاع و هر سه مورد شرک شمرده شده است.

وجه مشترک اقسام داخل در نزاع، عنوان "مالایقدر علیه‌الاله"

از منظر سلفیان، مواردی که داخل در نزاع قرار دارند، سه مورد است. وجه مشترک هر سه موردی که شرک اعلام شده این است که برای شخص استغاثه‌شونده، به نوعی قدرت خارق‌العاده برای تدبیر امور در نظر گرفته شود؛ در واقع عامل اصلی در تحقق شرک، یک عنوان بیش نیست و آن طلب "مالایقدر علیه‌الاله" است؛ هر جا این عنوان صادق شود، شرک را به دنبال خواهد داشت.

این وجه مشترک، در غیر حاضر (اعم از میت و حی)، کاملاً روشن است؛ چراکه در نظر سلفیان، عدم حضور، مانع از انجام عمل است؛ لذا اگر از چنین کسی درخواستی صورت گیرد، حتماً اعتقاد به قدرتی خارق‌العاده در نظر استغاثه‌کننده وجود دارد.^۱ نسبت به حاضر غیر قادر نیز تصریح شده، آنچه که موجب شرک است، اعتقاد به قدرت خفیه یا همان ولایت تکوینی است.

مدعای ابن تیمیه در استغاثه به اولیای الهی

ابن تیمیه، از جهات مختلف حکم به ابطال استغاثه در مالایقدر علیه‌الاله نموده و برای هر یک نیز ادله‌ای اقامه کرده است؛ گاهی می‌گوید: امکان استغاثه به اولیای الهی وجود دارد؛ اما دلیلی بر مشروع بودن آن وجود ندارد؛^۲ گاهی علاوه بر ادعای عدم مشروعیت می‌گوید: انبیا الهی، از استغاثه نهی کرده و مذموم شمرده‌اند؛^۳ گاهی می‌گوید: در سلف امت نبوده، لذا بدعت و حرام است؛^۴ گاهی می‌گوید: در امور مقدر و طبیعی جایز است، اما در امور غیر طبیعی جایز نیست؛^۵ گاهی نیز می‌گوید: انبیا و اولیای الهی در امور عادی نیز در برخی موارد، قدرت بر انجام نداشتند، چه رسد به امور غیر عادی؛^۶ در

۱. «كدعاء الأموات فهذا شرك أكبر أيضًا؛ لأن هذا لا يقدر عليه المدعو ولا بد أن يعتقد فيه الداعي شيئاً سريعاً يدبر به الأمور»؛ (ابن‌عثمین، محمد، مجموع فتاوی ورسائل‌العثمین، ج ۲، ص ۱۶۰).

۲. ابن تیمیه، احمد، الاستغاثه، ص ۱۹۴.

۳. «ويذم من يسأله»؛ (ابن تیمیه، احمد، الاستغاثه، ص ۱۹۴).

۴. «ولم يكن أحد من سلف الأمة»؛ (ابن تیمیه، احمد، زيارة القبور والاستنجاد بالمقبور، ص ۳۵).

۵. ابن تیمیه، احمد، الاستغاثه، ص ۱۸۴.

۶. ابن تیمیه، احمد، الاستغاثه، ص ۳۶۳.



جایی دیگر می‌گوید: استغاثه موجب آزار کسی که به او استغاثه شده، هم در زمان حیات و هم در زمان ممات می‌شود؛^۱ گاهی می‌گوید: شیطان، اجابت حوائج استغاثه‌کننده‌گان را بر عهده می‌گیرد؛^۲ در جایی دیگر می‌گوید: استغاثه به‌غیر خدا، موجب فراموشی استغاثه به خداوند شده است؛ گاهی می‌گوید: این اعمال ذریعه و مقدمه شرک است؛^۳ در جایی دیگر می‌گوید: از اعمال مشرکانه است؛ گاهی آن را شرک در ربوبیت می‌داند و گاهی نیز شرک در الوهیت معرفی می‌کند.

مواضع ابن تیمیه درباره استغاثه، با توجه به صورت‌های متعدد و نوع اعتقاد استغاثه-کننده، بعضاً صحیح و قابل پذیرش و بعضاً باطل و مردود است. اما آنچه که در این مقاله میان ادعاهای متعددی که ابن تیمیه بیان کرده، محور بررسی قرار گرفته، ادله‌ی او در شرک بودن استغاثه‌ی مسلمین به غیرالله است؛ لذا بحثی در مورد استحباب یا اباحه یا حرمت استغاثه و یا اصل مشروعیت در این مقاله مطرح نخواهد شد؛ تنها به این بحث اکتفا می‌شود که آیا ادله‌ی بیان شده بر اثبات شرک، ادله‌ی تمامی است یا خیر؟

دلیل ابن تیمیه بر شرک بودن استغاثه به اولیای الهی

ابن تیمیه به‌صراحت، استغاثه به اولیای الهی در موارد نزاع را شرک دانسته است.^۴ برای بررسی صحت یا بطلان این مدعا، لازم است دلیل ابن تیمیه بر چنین ادعایی روشن شود.

دلیل ابن تیمیه بر شرک بودن استغاثه، از چند مرحله تشکیل شده که به آنها اشاره می‌شود و در نهایت، جمع‌بندی می‌گردد.

قدم اول: تقسیم امور به یقدر و مالایقدر

ابن تیمیه معتقد است، اموری که از دیگری درخواست می‌شود دو دسته است؛ یک دسته اموری است که در توان شخص است که به آن "مایقدرعلیه" می‌گویند و دسته دوم،

۱. ابن تیمیه، احمد، الاستغاثه، ص ۲۲۶.

۲. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۱۹، ص ۴۷.

۳. ابن تیمیه، احمد، الاستغاثه، ص ۲۲۶.

۴. «ومن أعظم الشرك أن يستغث الرجل بمیت أو غائب»؛ (ابن تیمیه، احمد، زیارة القبور والاستنجاد بالمقبور، ص ۳۵).

اموری است که در توان شخص نیست و اختصاص به خداوند دارد که به آن "مالایقدر- علیه‌الاله" می‌گوید. این امور را تنها باید از خداوند درخواست کرد.

مخلوق می‌تواند از مخلوق، درخواستی که مخلوق قادر بر آن است طلب کند؛ اما اموری که جز خدا کسی قادر بر انجام آن نیست، جز از خدا نمی‌توان طلب کرد.^۱

از نظر ابن تیمیه، ملاک تعیین امورِ مقدور از غیر مقدور، نصوص شرعی کتاب و سنت است. «المعاني الثابتة بالكتاب والسنة يجب إثباتها، والمعاني المنفية بالكتاب والسنة يجب نفيها»؛^۲ معانی که به واسطه کتاب و سنت اثبات شده، ثابت، و معانی که کتاب و سنت نفی کرده، باید منتفی دانست؛ لذا چون خداوند در آیه ۱۳۵ سوره آل عمران فرموده است: ﴿وَمَنْ يُعْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ﴾، نمی‌توان از مخلوق درخواست غفران کرد و چون در آیه ۵۶ سوره قصص فرموده است: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾، نمی‌توان از مخلوق درخواست هدایت قلوب کرد.

بنابراین کارهایی که مالایقدر علیه‌الاله هستند، از شئون خاص ربوبی خداوند محسوب می‌شود.

از جمله مصادیق چنین کارهایی از نگاه ابن تیمیه موارد زیر می‌باشد:

«إنزال المطر وإنبات النبات وتفريج الكربات والهدى من الضلالات وغفران الذنوب»؛^۳ درخواست باران، رونیدن گیاه، گشایش مشکلات، هدایت از گمراهی‌ها، بخشش گناهان و...

قدم دوم: درخواست امور مالایقدر و شرک در ربوبیت

زمانی که برخی افعال جزء "مالایقدر علیه‌الاله" قرار گرفت، اگر چنین اموری از غیر خدا درخواست شود، بسیار واضح و روشن است که شرک محقق شده است؛ چراکه فرضی که در این عنوان وجود دارد، این است که جز خدا کسی قادر بر انجام آن نیست؛ در عین حال از غیر خدا درخواست شده است؛ لذا طبیعتاً غیر خدا در جایگاه خدا قرار گرفته و شرک محقق شده است؛ به بیان فنی‌تر، در واقع برای غیر خدا شأن ربوبی در نظر گرفته شده است؛ لذا استغاثه در این امور شرک در ربوبیت را به دنبال خواهد داشت.

۱. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۳۲۹.

۲. ابن تیمیه، احمد، الاستغاثه، ص ۱۹۹.

۳. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۳۷۰.

در عبادت خدا و درخواست از او، مشرک در ربوبیت شدند؛ از این جهت که آنچه برای خدا بود را به مخلوق نسبت دادند؛ نتیجه قول آنها این است که کارهای خدا را می‌توان به مخلوقاتش نسبت داد و از مخلوقات، تمام کارهای رب را مطالبه نمود.

قدم سوم: درخواست مالایقدر و شرک در الوهیت

ابن تیمیه معتقد است، بین اله و رب رابطه مستقیم برقرار است؛ کسی که از غیر خدا منفعتی طلب کند و یا رفع سختی و گرفتاری خویش از او بخواهد (در امور مالایقدر علیه‌الاله)، در واقع مخلوق را به منزله "اله" خود قرار داده است.

مخلوق را به منزله اله قرار می‌دهند و از او طلب جلب منافع و دفع مضار در اموری که جز خدا، کسی قادر بر انجام آن نیست می‌کنند.

اما اینکه این درخواست چگونه معبودساز است و چه رابطه‌ای بین درخواست کردن و معبود ساختن وجود دارد، در کلمات ابن تیمیه توضیح داده شده است.

درخواست از خداوند، برای به‌دست آوردن منافع و یا رهایی از شدائد که به اصطلاح ابن تیمیه و سایر سلفیان، "دعای مسئلتی" نام دارد، لازمه‌اش اعتقاد به مالکیت منافع و مضرات برای درخواست شونده یا همان مسئول است. اگر مالکیت ثابت شد، معبود بودن هم ثابت می‌شود؛ چون معبود، به‌خاطر اینکه چنین قدرت مالکانه‌ای دارد، معبود است.

درخواست مسئلتی همان طلب منفعت و دفع مضرت است و هر کس که مالک ضرر و نفع باشد، او حتماً معبود است که قطعاً مالک نفع و ضرر است.^۳

از نظر ابن تیمیه رابطه دعای مسئلتی با دعای عبادی رابطه تضمن است.

هر دعای عبادی، مستلزم دعای مسئلتی است و هر دعای مسئلتی متضمن دعای عبادی است.^۴

رابطه تضمن یعنی در درون دعای مسئلتی، دعای عبادی وجود دارد؛ لذا قطعاً

عبادت است.

۱. «فأشركوا في ربوبية الله...»؛ (ابن تیمیه، احمد، الاستغاثة، ص ۲۰۵).

۲. «فنزّلوا المخلوق منزلة الإله»؛ (ابن تیمیه، احمد، الاستغاثة، ص ۳۶۳).

۳. «لا بد أن يكون مالكا للنفع والضرر»؛ (ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوى، ج ۱۵، ص ۱۰).

۴. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوى، ج ۱۵، ص ۱۱.

این رابطه بین دعای مسئلتی و موضوع عبادت هرچند در عبارت فوق، ناظر به دعای مسئلتی از الله است، اما در مقام بیان، یک قاعده است که اگر از موجودی درخواست مالایقدرعلیه‌الاله صورت گرفت، طبیعتاً آن موجود، عنوان رب خواهد یافت؛ بعد از آن نیز، به خاطر مالکیت بر نفع و ضرر، مستحق عنوان اله و معبود خواهد بود و دعای مسئلتی انجام شده، متضمن دعای عبادی هم هست؛ لذا عمل انجام شده، عبادت خواهد بود.

ابن تیمیه این سبک استدلال را در دعای غیرالله نیز استفاده کرده است.

همین طور درخواست مالایقدرعلیه‌الاله از ایشان مشروع نیست و اصل دین این است که جز خدا عبادت نشود و تنها به واسطه آنچه که مشروع است، عبادت شود و آنچه که ایشان می‌گویند (درخواست از غیر خدا در مالایقدر) بدون امر خدا، متضمن عبادت غیرالله است.^۱

در عبارت فوق نیز درخواست مالایقدر از غیر، متضمن عبادت غیر توصیف شده است که در واقع، تطبیق همان قاعده‌ای است که در مورد دعای مسئلتی از خداوند بیان کرده بود.

بنابراین درخواست از غیر خدا در چنین اموری، هم شرک در ربوبیت و هم شرک در الوهیت است.^۲

اگر بخواهیم کلام ابن تیمیه در این سه مقدمه را در قالب یک قیاس منطقی بگنجانیم، به این صورت خواهد بود.
صغری: طلب (غفران ذنوب یا شفاء مریض و...) از غیر خدا، طلب مالایقدرعلیه-الاله از غیر است؛

کبری: طلب مالایقدرعلیه‌الاله از غیر، شرک در ربوبیت و الوهیت خداست؛
نتیجه: طلب (غفران ذنوب یا شفاء مریض و...)، شرک در ربوبیت و الوهیت خداست؛

۱. «وما ذكره هؤلاء يتضمن عبادة غير الله بغير أمر الله»؛ (ابن تیمیه، احمد، الاستغاثة، ص ۲۸۱).

۲. «فأشركوا في ربوبية الله، وفي دعاء الله وعبادته»؛ (ابن تیمیه، احمد، الاستغاثة، ص ۲۰۵).



بررسی ادله ابن تیمیه بر شرک بودن استغاثه

با تبیین اندیشه ابن تیمیه و بیان آن به صورت قیاس منطقی، روشن است که آنچه محل مناقشه و بررسی است، کبرای قیاس نیست؛ چراکه طبق فرض، اگر واقعا پذیرفته شود، کارهایی که از مختصات خداست و از غیر او بر نمی آید، در عین حال از غیر خدا خواسته شود، طبیعتا شرک در ربوبیت و به دنبال آن، شرک در الوهیت اتفاق خواهد افتاد. بنابراین ما هم معتقد هستیم، اگر از غیر خدا درخواست ما لا یقدر علیه الا الله صورت گرفت، شرک در ربوبیت و الوهیت اتفاق افتاده است؛ اما سوال این است که آیا احدی از مسلمین را می توان یافت که در عین اینکه علم دارد، حاجتش از اختصاصات خداست، آن را از مخلوقین طلب کند؟^۱

اما آنچه جای بررسی دارد، صغرای قیاس است که از چند جهت قابل بررسی است. آیا تقسیم امور به دو قسم ما یقدر علیه الله و غیر الله و قرار دادن درخواست های خارق عادت، در قسم دوم که نتیجه طبیعی آن حکم به شرک نمودن چنین درخواست هایی خواهد بود، صحیح است یا خیر؟

اول: جامع نبودن تقسیم

ابن تیمیه درخواست امور را به دو دسته تقسیم کرد. اول، اموری که مقدور مخلوق است و دوم، اموری که جز خدا کسی قدرت بر انجام آن را ندارد؛ سپس کارهایی نظیر شفا دادن مریض و طلب رزق و... را در زمره قسم دوم اعلام کرد؛ نتیجه طبیعی این نوع تقسیم، این خواهد بود که درخواست هایی که جز خدا کسی قادر بر انجام آن نیست، اگر از مخلوق مطالبه شود، شرک را به دنبال خواهد داشت.

اما سوال اینجاست که آیا تقسیم امور به این دو دسته، تقسیم جامعی است؟ آیا بعد از امور طبیعی مقدور مخلوقات، سایر امور را باید در اختصاصات خداوند قرار داد؟ روشن است که این گونه نیست. امور بسیاری هستند که فراتر از قدرت طبیعی مخلوقات و خارق عادت محسوب می شوند؛ اما از اختصاصات خداوند نیست؛ چه بسا توانایی مخلوقی از حالت طبیعی مخلوقات بیشتر باشد و به واسطه آن، قدرت بر انجام کارهای

۱. «وَأَمَّا يَسْتَعِثُّ بِزَعْمِ أَنَّهُ سَبَّحَانَهُ أَقْدَرُهُ عَلَى ذَلِكَ»؛ (سبحانی، جعفر، نقد نظریة بعض المعاصرین فی الاستغاثة و التوسل، دوفصلنامه سلفی پژوهی، سال ششم، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۴).

خارق عادت داشته باشد که از مختصات خداوند نیز محسوب نمی‌شود؛ نظیر کارهایی که برخی به خاطر ریاضت نفس و مداومت بر برخی اذکار به دست بیاورند؛ اما جزء مختصات خداوند نیست؛ لذا این تقسیم به صورت منطقی اگر تقسیم شود، سه قسم خواهد داشت.

اول: کارهایی طبیعی که نوع مخلوقات بر آن قادر هستند؛

دوم: کارهای خارق العاده که فراتر از توان طبیعی مخلوق است؛ اما برخی به صورت خارق عادت به آن دست می‌یابند؛

سوم: کارهایی که فراتر از توان مطلق مخلوقات است که تنها اختصاص به خداوند دارد؛

تقسیم دوگانه ارائه شده توسط ابن تیمیه، در نگاه اول، درخواست امور خارق العاده داخل قسم اول نخواهد بود و در گزینه دوم (یعنی ما لا یقدر علیه الا الله)، قرار خواهد گرفت و شرک بودن این گزینه نیز بسیار روشن است؛ در حالی که ابن تیمیه خود نیز معترف به وجود برخی از تصرفات خارق العاده برای برخی اشخاص است که این تصرفات در عین اینکه از خوارق عادات هستند، به تصریح ابن تیمیه جز مقدرات بشر دانسته شده است.^۱ تصرفاتی نظیر قتل با سحر یا ایجاد مریضی و یا جنون. او می‌گوید: قدرت بر این تصرفات دلیل بر صالح بودن اشخاص نیست؛ بلکه افراد ناصالح نیز می‌توانند چنین قدرتی به دست بیاورند؛^۲ البته افراد صالح نیز می‌توانند به عنوان کرامات صاحب چنین قدرتی باشند. وجود کرامات امری مسلم نزد اهل سنت است؛^۳ به این صورت که اگر از طریق حلال چنین قدرتی حاصل شود، کرامت است؛ اما اگر از طریق حرام حاصل شود کرامت نخواهد بود؛ نظیر حضرت مریم عَلِیْهَا السَّلَام که از غیب برای او طعام آورده می‌شد؛ چون از طریق حلال بوده، کرامت او محسوب می‌شد؛^۴ یا برخی از صحابه^۵ که از غیب برایشان غذا آورده می‌شد؛ اما گاهی اوقات نیز اطعام از غیب، از

۱. «وما یقدر علیه الجن هو من جنس مقدور الإنس»؛ (ابن تیمیه، احمد، النبوات، ج ۱، ص ۵۲۳).

۲. ابن تیمیه، احمد، النبوات، ج ۱، ص ۵۲۴.

۳. «ومن أصول أهل السنة والجماعة التصديق بكرامات الأولياء»؛ (ابن تیمیه، احمد، العقيدة الواسطية، ص ۱۲۳).

۴. ابن تیمیه، احمد، النبوات، ج ۱، ص ۵۲۵.

۵. «وإنما كان هذا قد يحصل لبعض أصحابه»؛ (ابن تیمیه، احمد، النبوات، ج ۱، ص ۵۲۴).



طریق حرام است؛ مانند اینکه جنی طعامی را از دیگران برباید و برای انسانی ببرد.^۱ این هم اطعام از غیب است، اما کرامت نیست؛ ولی معجزات انبیا از جنس کرامات نیست؛ بلکه معجزات، مقدور هیچ انس و جنی نیست.^۲

از مجموع کلامات ابن تیمیه در خصوص کرامات مشخص می‌شود، کراماتی که خوارق عادات است، مقدور و در اختیار صالحین (و از طریق حرام برای طالحین) است؛^۳ برخلاف معجزات که مقدور انس و جن نمی‌باشد.^۴

البته ابن تیمیه اعتراف می‌کند که انسان می‌تواند به مقامی برسد که صاحب کرامت شود؛ به خاطر وجود ادله متعددی است که در منابع معتبر اهل سنت موجود است؛ چنان‌که بخاری حدیث قرب نوافل را ذکر کرده^۵ که نص در این موضوع است که بنده به واسطه انجام نوافل، به مقامی می‌رسد که خداوند، گوش، چشم، دست و پای او می‌شود؛ به گونه‌ای که اگر از خداوند مطالبه‌ای کند، انجام خواهد شد و این مقام موجب می‌شود که از سوی سایر مردم که به این مقام نرسیده‌اند، مورد درخواست و سوال واقع شود؛ چنان‌که انبیا الهی مورد درخواست برای احیای اموات و شفای بیماران قرار می‌گرفتند.

لذا سلفیانی که این مقام را منکر هستند، در واقع از استعداد های انسان که قابلیت خلیفه الهی شدن در او به ودیعه گذاشته شده غافلند و در واقع انسان را، در حد یک حیوان طبیعی تنزل داده‌اند؛ لذا تفکر ابن تیمیه و پیروان او که به اشتباه به سلف نسبت داده شده، از این حیث، تفکری ضد انسانی محسوب می‌شود.

طبق این بیان و طبق اعترافات خود ابن تیمیه، او باید قائل به تقسیم سه‌گانه‌ای که گذشت می‌شد و قسم دوم را امور خارق‌العاده‌ای که مقدور برای برخی افراد است قرار می‌داد؛ در نتیجه باید قائل به تفصیل در استغاثه می‌شد؛ به این صورت اگر شخصی از انبیا و اولیای الهی، امری را درخواست کند که جزء کرامات باشد، چنین استغاثه‌ای

۱. همان، ج ۱، ص ۵۲۴.

۲. همان، ج ۱، ص ۵۲۶.

۳. «والکرامات معتادة في الصالحين منّا»؛ (همان، ج ۱، ص ۵۵۹).

۴. همان، ج ۱، ص ۵۵۹.

۵. بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۰۵.

صحیح است؛ چراکه کرامات، مقدور انبیا و اولیای الهی است؛ اما اگر از انبیا و اولیای الهی درخواست امری کند که شبیه به معجزات است، چنین استغاثه‌ای شرک اعلام می‌شود؛ (هرچند طلب معجزات از انبیا نیز صحیح است و موارد آن در قرآن کریم بیان شده است)؛ در حالی که این تفصیل در کلمات ابن تیمیه و همین‌طور سایر سلفیان وجود ندارد؛ بلکه اتفاقاً درخواست کرامات از اولیای الهی نیز شرک شمرده می‌شود.

به‌عنوان مثال، طلب رزق از غیب (که اشاره شد)، از نگاه ابن تیمیه، از امور مقدور است که هم فاسقین می‌توانند (از طریق اجنه)، به آن برسند و هم صالحین (مانند حضرت مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ و برخی صحابه)، می‌توانند به آن دست یابند؛^۱ چراکه از کرامات است و نه از معجزات؛ اما همین مسئله یعنی طلب رزق در نگاه ابن تیمیه، از موارد لایق در علیه‌الاله شمرده و شرک محسوب گردیده است.

گفتن یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرا ببخش، یا به من رحم کن و یا به من روزی بده و یا کمک کن و یا از دشمنم نجات بده و امثال این امور جایز نیست؛ بلکه تمام‌شان از خصایص الوهیت است.

درحالی که این موضوع حتی طبق اعتراف خود ابن تیمیه، باید جزء امور خارق‌العاده‌ای که بشر توانایی رسیدن به آن را دارد و بالتبع طلب آن نیز جایز است قرار می‌گرفت؛ اما نبود چنین قسمی در تقسیم، موجب چنین انحرافی شده است؛ در حالی که اکثر طلب حاجات از انبیا و اولیای الهی، با توجه به تفاوت‌گذاری ابن تیمیه بین معجزات و کرامات،^۳ در حد طلب کرامت و درخواست امور کوچک و گرفتاری‌های شخصی است؛ نه در حد طلب معجزات؛ لذا درخواست کرامات از انبیا و اولیا، طلب کاری است که مقدور ایشان است؛ حتی در زمان ممات؛ چنان‌که هیئت کبار العلما نیز معترف به صدور کرامات از اولیای الهی در زمان ممات ایشان است.

«الکرامه: أمر خارق للعاده يظهره الله تعالى علی يد عبد من عباده الصالحين حیا أو میتا إكراما له فيدفع به عنه ضرا أو يحقق له نفعاً أو ينصر به حقاً»؛^۴
کرامت امری خارق‌العاده است که خداوند به خاطر تکریم بندگان صالح

۱. ابن تیمیه، احمد، النبوات، ج ۱، ص ۵۲۴.

۲. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۲۷۲.

۳. ابن تیمیه، احمد، النبوات، ج ۱، ص ۵۵۹.

۴. هیئت کبار العلماء، فتاوی اللجنة الدائمة، ج ۱، ص ۵۷۴.



خود، به دست ایشان در زمان حیات و یا ممات جاری می‌کند و به این

صورت ضرری را دفع و یا نفعی را جلب و یا حقی را نصرت می‌بخشد.

هرچند ایشان برخلاف ابن تیمیه، کرامات را امر مقدور برای صالحین نمی‌دانند، اما این اعتراف به ضمیمه دیدگاه ابن تیمیه، طلب حاجات از صالحین در زمان ممات را نیز تصحیح می‌کند.

البته در فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام که مطابق کتاب و سنت نیز هست، طلب معجزات نیز از انبیا الهی صحیح است، چه رسد به طلب کرامات؛ چنان‌که آیات متعدد و سیره‌های تاریخی مسلم و روشن در طلب این دسته از امور از انبیا وجود دارد که قابل انکار نیست.

دوم: ملاک تقسیم امور به یقدرعلیه و مالا یقدر علیه‌الاله، ملاکی غیر منضبط

در نگاه ابن تیمیه هر امری که کتاب و سنت از غیر خداوند نفی کرده باشد، نباید به غیر او نسبت داد^۱ و هر امری را کتاب و سنت برای خداوند اثبات کرده، تنها باید برای خدا ثابت دانست؛^۲ لذا این امور اگر به صورت مطلق^۳ به کار رود، از اختصاصات خداوند خواهند بود و طلب آنها به صورت مطلق از غیر خدا شرک محسوب می‌شود. اگر این امور به صورت مقید (یعنی در حد و اندازه قدرتی که به طور طبیعی، مخلوقی قادر است) درخواست شود و یا اساسا امری غیر از این موارد (آنچه که کتاب و سنت برای خدا اثبات کرده) باشد، درخواست آنها از مخلوقات، جزء موارد مایقدر علیه خواهد بود.

نظیر اینکه خداوند در آیه ۱۳۵ سوره آل عمران فرموده است: ﴿وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ﴾؛ جز خدا کسی گناه را نمی‌بخشد؛ یا اینکه خداوند در آیه ۵۶ سوره قصص فرموده است: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نمی‌تواند کسی را هدایت کند و این کار در اختیار خداست. خداوند در آیه ۱۲۶ سوره آل عمران می‌فرماید: ﴿وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾؛ نصرت و پیروزی تنها به دست خداست؛ لذا

۱. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۱۰.

۲. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۱۰؛ همان، ج ۱، ص ۱۰۷.

۳. «در واقع اطلاق قید دیگری است که ابن تیمیه برای تعیین مالا یقدر علیه‌الاله استفاده نموده است. "قانه لا یعین علی العبادة الإعانة المطلقة إلا الله»؛ (ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۱۲)؛ «و یا والنصر المطلق هو خلق ما به یغلب العدو ولا یقدر علیه إلا الله»؛ (ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۱۲)؛ (ابن تیمیه، احمد، الاستغاثة، ص ۲۰۵).

طلب غفران، هدایت، نصر و سایر مواردی که انحصاراً برای خدا آمده، از غیر خدا، طلب مالا یقدر علیه‌اللا اله است و شرک را به دنبال دارد؛ البته منظور ابن تیمیه، طلب غفران، طلب هدایت و نصرت به صورت مطلق است که اختصاص به خداوند دارد؛ اما آنچه در شان مخلوق می‌تواند باشد، می‌توان از او طلب کرد و اشکالی ندارد. این بود ملاک ابن تیمیه در تشخیص امور یقدر از مالا یقدر.

حال جای سوال است که اساساً خداوند کدام کار را به خود نسبت نداده است؟ زمانی که خداوند در آیه ۱۵۴ سوره آل عمران می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ﴾؛ تمام امور به دست خداست؛ چه امور مقدور بشر چه غیر مقدور؛ یا اینکه در آیه ۱۷ سوره انعام می‌فرماید: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ و اگر خدا به تو زبانی برساند، کسی جز او برطرف کننده آن نیست و اگر خیری به تو برساند پس او بر هر چیزی تواناست.

تفاوتی بین ضرر یا نفع مقدور با ضرر یا نفع غیر مقدور بشر گذاشته نشده و اینکه خداوند در آیه ۲۶ سوره آل عمران خود را مالک تمام زمین و هر چه در آن است معرفی می‌کند و می‌گوید: ﴿بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ همه خوبی‌ها به دست توست و تو بر هر چیز توانایی؛ در اینکه تمام خوبی به دست خداست تفصیلی بین کارهای مقدور و غیر مقدور قائل نیست. تمام این امور از کوچک تا بزرگ به دست اوست. طبق ملاک ابن تیمیه که کتاب و سنت است، نباید در جمیع امور، جمیع کشف ضررها و جلب خیرات را از احدی غیر از خدا مطالبه کرد.

زمانی که در آیه ۱۰۷ سوره بقره، در مقام حصر می‌فرماید: ﴿وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَّلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾؛ غیر از خدا هیچ سرپرست و ناصری ندارید. تمام سرپرستی و نصرت را به خود اختصاص داده و بین مقدور و غیر مقدور آن فرقی قرار نداده است؛ کماینکه در خصوص شفیع، در آیه ۴ سوره سجده می‌فرماید: ﴿مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَّلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ﴾؛ برای احدی غیر از خود جایی برای شفاعت قرار نمی‌دهد؛ حتی در آیات ۷۹ و ۸۰ سوره شعرا، خاصیت آب و دارو به خدا نسبت داده شده: ﴿وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾؛ اوست که سیراب می‌کند؛ اوست که شفا می‌دهد و تمام این آیات در مقام حصر این امور برای خداست؛ یعنی فقط اوست که ولی و ناصر و شفیع و ساقی



و طیب است؛ طبق مبنای ابن تیمیه باید تمام این امور جز ما لا یقدر علیه الا الله قرار گیرد که اگر از غیر او طلب شود، شرک به دنبال خواهد داشت.

از طرفی دیگر، تمام اموری که ابن تیمیه با استناد به آیات، مختص به خدا دانست، خداوند تمام شان را به غیر خود نیز نسبت داده است؛ زمانی که به رسول ﷺ می فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱؛ نسبت هدایت را به رسول ﷺ خود داده است؛ چنان که نسبت هدایت را به کتاب الهی داده و فرموده است: ﴿وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^۲ این کتاب موجب هدایت و رحمت است و یا زمانی که می فرماید: ﴿وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ﴾^۳؛ اگر از شما نصرت خواستند بر شما واجب است که نصرت کنید. به مومنین نسبت نصرت داده شده؛ کما اینکه به یاران پیامبر ﷺ لقب انصار داده است: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾^۴؛ در حالی که تمام زمام امور را به خود نسبت داده؛ اما از میان اولیا خود برای اداره امور مردم، اولی الامر برگزیده و ایشان را سرپرست امور قرار داده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۵؛ در عین اینکه می فرماید: تنها خدا ولی شماست، فرموده است: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۶؛ ولی شما خدا و رسول ﷺ و مومنین هستند که نماز اقامه می کنند و در حال رکوع زکات می دهند (که به اذعان فریقین در خصوص امیرالمومنین علی ع نازل شده است). ولایت رسول و جانشینان ایشان را نیز اثبات می کند؛ همین طور در عین اینکه تنها خود را شفیع می نامد، به اتفاق امت اسلامی، شفاعت را برای رسول خود و سایر مومنین ثابت می داند؛ عده ای را صاحب شفاعت معرفی می کند^۷ و اعمال متعددی را سبب مغفرت معرفی می نماید؛ در عین اینکه شفاعدهی را تنها برای خود اثبات کرده، نسبت شفا را به قرآن کریم داده و در آیه ۸۲ سوره اسرا فرموده: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ

۱. سوره شوری، آیه ۵۲.

۲. سوره نمل، آیه ۷۷.

۳. سوره انفال، آیه ۷۲.

۴. سوره توبه، آیه ۱۰۰.

۵. سوره نساء، آیه ۵۹.

۶. سوره مائده، آیه ۵۵.

۷. سوره زخرف، آیه ۸۶.

لِلْمُؤْمِنِينَ^۱؛ قرآن کریم موجب شفا و رحمت برای مومنین است؛ چنان که نسبت شفا را به عسل نیز داده و فرمود: ﴿فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾؛ همان طور که سیراب نمودن را به خدا نسبت داده، آب را مایع سیرابی معرفی کرده و می فرماید: ﴿يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ﴾^۱؛ قرآن کریم مملو از این نمونه هاست؛ بنابراین هر آنچه که خداوند در آیات دسته اول مختص به خود دانست (که طبق مبنای ابن تیمیه باید تنها از خدا درخواست نمود)، در آیات دیگر، به غیر خود نیز نسبت داده است؛ حتی در برخی موارد در همان زمانی که کاری را به دیگری نسبت می دهد، در همان زمان از او نفی و به خود نسبت می دهد؛ نظیر آیه ۱۷ سوره انفال که می فرماید: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾؛ و چون افکندی، تو نیفکندی، بلکه خدا افکند.

لذا ملاک ارائه شده از ابن تیمیه، علاوه بر اینکه ملاکی غیر منضبط است و تقریبا در تمام موارد تداخل دارد، اما وجه جمع این نوع آیات که گاهی امری را مختص به خدا عنوان می کند و گاهی به امور دیگر نسبت می دهد این است که آیات دسته اول، با نگاه توحیدی بیان شده و آیات دسته دوم، با نگاه به اسباب و وسایل امور بیان شده است. همه کاره خداست ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾^۲، اما خدا تمام امور را نیز با اسباب انجام می دهد. آنچه خدا به خود نسبت داده، مشیت و اراده اوست و آنچه به اسباب نسبت داده، وسیله‌ی اراده اوست.

قطعا نگاه سائل به وسیله، برای گرفتن حاجت، با نگاه او به خداوند برای همان حاجت متفاوت است. وسیله محتاج به هزاران قید دیگر و در نهایت، اذن الهی برای حصول اثر است؛ اما خداوند محتاج به هیچ چیز برای حصول اثر نیست و مستقل عمل می کند؛ لذا ممکن است از اسباب، طلبی صورت گیرد، اما نتیجه حاصل نشود؛ چون اراده خدا بر تحقق آن امر تعلق نگرفته است؛ بنابراین قدرت اسباب یک چیز است و قدرت خداوند چیز دیگر؛ اما سوال این است که آیا کسانی که به سراغ اولیای الهی برای رفع حوائج شان می روند، نگاه شان به ایشان از جنس نگاه به وسیله است، یا از جنس نگاه به رب مستقل؟ اگر از ایشان سوال شود، طلبی که اولیای الهی داری اگر خداوند

۱. سوره رعد، آیه ۴.

۲. سوره اعراف، آیه ۵۴.



نخواهد، محقق خواهد شد یا خیر؟ بدون درنگ خواهند گفت: قطعاً خیر. این یعنی جنس طلب ایشان از اولیای الهی، جنس درخواست از یک وسیله است؛ نه جنس درخواست از یک رب مستقل.

بنابراین احدی با نگاه به اطلاق که شأن خداست، در نصرت و هدایت و... از وسیله درخواست نمی‌کند؛ بلکه درخواست از ایشان، از جنس درخواست از وسیله است؛ البته اینکه آیا این وسیله واقعا وسیله است یا خیر و یا اینکه آیا این طلب، مشروع است یا خیر، کلامی است که باید بررسی شود؛ اما تا همین مقدار کافی است که دیگر عنوان شرک بر این طلب بار نشود و مقصود از این بحث نیز بررسی موضوع شرک بودن استغاثه است، نه مشروع بودن آن؛ هر چند که ادله برای مشروعیت آن نیز موجود است.

سوم: ملاک تقسیم امور به یقدر علیه و مالا یقدر علیه الا الله؛ ملاکی شرک آلود یا کفر آمیز
یک سوال که در شیوه هر نوع تقسیمی باید روشن شود این است که نگاه حاکم بر این تقسیم چیست؟ در واقع، آیا این تمییه با نگاه توحیدی این امور را تقسیم کرده، یا با نگاه اسباب و وسایلی؟

اگر نگاه حاکم به تقسیم، نگاه توحیدی باشد (که قرائن متعدد در کلمات ابن تیمیه مویذ این احتمال است)، باید قسم اول یعنی امور مقدر هم به خداوند نسبت داده می‌شود. در نگاه توحید، کوچک‌ترین عمل هم باید از خداوند درخواست شود و به او نسبت داده شود؛^۱ چنان‌که حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام سیراب شدن و شفا یافتن را به آب و دارو نسبت نداد؛ هر چند این‌ها اسباب رفع عطش و شفا هستند؛ اما نگاه، نگاه توحیدی است؛ لذا به خدا نسبت داده شده است؛ چنان‌که رمی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، رمی خدا دانسته شده است؛ بنابراین باید امور مقدر بشر نیز در این نگاه، از خداوند خواسته شود؛ چنان‌که امور قسم دوم تنها به خدا نسبت داده شده است؛ بنابراین در نگاه توحیدی، چنین تقسیمی مشرکانه است و بدترین نوع شرک است که انسان در کاری که قادر بر آن است، جایی برای خدا قرار ندهد و تنها کارهایی که قادر بر آن نیست، به دنبال

۱. «أهل السنة فإنهم يقولون الحي لا يقدر على شيء كما أن الميت كذلك لا يقدر والقادر حقيقة هو الله تعالى والعبد ليس له إلا الكسب الظاهري»؛ (زینی دحلان، احمد، تالدر السنیه فی الرد علی الوهابیه، ص ۵۴)؛ (حبیب علوی، ابن احمد، مصباح الانام، ص ۳۱۸).

خداوند باشد.

اگر نگاه حاکم بر تقسیم، نگاه سبب و وسیله است، در این صورت قسم اول تقسیم، صحیح خواهد بود؛ چراکه می‌توان با نگاه به اسباب، از کسی که قادر است طلب نمود و حتی انجام آن امر را به او نسبت داد؛ اما قسم دوم تقسیم که حصر در خداوند ادعا شده، صحیح نخواهد بود؛ چراکه خداوند خودش اموری که خارق‌العاده است، به غیر خود، به‌عنوان سبب، نسبت داده است؛ لذا اگر نسبت دادن این امور به غیر خداوند، به‌عنوان سبب هم صحیح نباشد و شرک خوانده شود، اگر خودش منجر به کفر نباشد، حرف جاهلان‌ه‌ای است؛ برای مثال، خداوند شفای نابینا و مریض و احیا اموات و اخبار از غیب را به حضرت عیسی علیه السلام نسبت داده و با دو عبارت مختلف، بر این موضوع تاکید کرده است؛ گاهی از لسان خود حضرت عیسی علیه السلام در آیه ۴۹ سوره آل‌عمران می‌گوید: من این امور را انجام داده‌ام؛

به اذن خدا، نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم؛ مردگان را زنده می‌گردانم؛ شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید، خبر می‌دهم.

و گاهی از لسان خداوند در آیه ۱۱۰ سوره مائده به حضرت فرمودند: تو این امور را انجام داده‌ای؛

کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می‌دادی؛ آن‌گاه که مردگان را به اذن من زنده از قبر بیرون می‌آوردی.

آیا اگر کسی از انتساب این امور به حضرت عیسی علیه السلام با همان لحاظی که خداوند در قرآن کریم مد نظرش بوده (که قطعاً نگاه وسیله و ابزار بودن حضرت است) انکار و خودداری کند، منکر و مکذب قرآن کریم محسوب نمی‌شود؟ آیا این تکذیب کفر را به‌دنبال نخواهد داشت؟ آیا انکار و تکذیب غیر از این است که نسبت آشکار خداوند را منکر شویم و برای حضرت عیسی علیه السلام در این امور هیچ نقشی قائل نشویم؟ به هر اعتباری که این کلام خدا صحیح است، به همان اعتبار، درخواست از ایشان نیز صحیح است و آن اعتبار، همان وسیله و ابزار و اسباب اراده خدا بودن است و کسی که درخواست از اولیای الهی دارد، دقیقاً طبق همین نگاه سراغ اولیای الهی رفته است. آیا می‌توان تصور کرد که مردم زمان حضرت عیسی علیه السلام از حضرت، تقاضای شفا و احیای



اموات خود را نمی‌کردند؟ آیا آنان به واسطه این درخواست مشرک می‌شدند؟! لذا وحدت نگاه در تقسیم ابن تیمیه وجود ندارد که آیا با نگاه توحیدی به امور نگاه کرده که در این صورت، در قسم اول مبتلا به شرک شده و یا با نگاه اسباب و وسایل به امور نگاه کرده که در این صورت، مبتلا به کفر و تکذیب قرآن کریم شده است؛ هرچند با وجود احتمال جهل، رمی به کفر صحیح نیست.

قرآن کریم و انتساب امور به اولیای الهی

ابن تیمیه کتاب و سنت را که ملاکی اصیل و صحیح است، ملاک تعیین امور مالایقدر قرار داده است. سوال این است که آیا کتاب و سنت، اموری را که در نگاه ابن تیمیه مالایقدر علیه‌الاله است به اولیا نسبت داده یا خیر؟ قرآن کریم نشان می‌دهد این امور با نگاه وسیله، هم به انبیا نسبت داده شده و هم به غیر انبیا.

قرآن کریم در آیه ۳۶ سوره ص، زمام اختیار باد در جابجایی افراد را به سلیمان نسبت داده: «فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ»^۱؛ باد را مسخر او کردیم تا به امر او جریان یابد. در آیه ۱۶ سوره نمل، آگاهی از سخنان پرندگان را به سلیمان عليه السلام نسبت داده «عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ»؛ به ما زبان پرندگان تعلیم داده شده. سپاه جن در خدمت سلیمان عليه السلام بودند، «وَ حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ»؛^۲ چنان مطیع شخص سلیمان عليه السلام بودند که «وَيُحْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلِ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ»^۳، هر طور که سلیمان می‌خواست برای او کار می‌کردند. برایش محراب‌ها و تمثال‌ها و کاسه‌هایی چون حوض و دیگرهای ثابت در زمین، می‌ساختند؛ چنان‌که به پدر او، داود «أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ»^۴ قدرت نرم کردن آهن داده شد و معجزات متعدد دیگر انبیا که در قرآن به ایشان نسبت داده شده است و این اختصاص به انبیا ندارد؛ بلکه غیر انبیا نیز صاحب اعمال خارق‌العاده بودند که به ایشان نسبت داده شده؛ نظیر آوردن تخت بلقیس که آصف به خود نسبت داد: «أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»^۵؛ من تخت را حاضر

۱. نظیر این آیه در سوره انبیا آیه ۶۱ نیز آمده است.

۲. سوره نمل، آیه ۱۷.

۳. سوره سباء، آیه ۱۳.

۴. سوره سباء، آیه ۱۰.

۵. سوره نمل، آیه ۴۰.

می‌کنم قبل از اینکه پلکت به پلک دیگر برسد؛ حتی کسانی که عاقبت به خیر نیز نشدند، در زمان صلاح خود، صاحب کرامات بودند؛ چنان‌که در آیه ۱۷۵ سوره اعراف، نسبت به بلعم باعورا آمده: «الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا»؛ لذا آیات الهی به او داده شده بود. شخصی که نه نبی بود و نه ولی ماند، اما به این مقام رسید و این خبر از این می‌دهد هر کس به مقام قرب برسد، از منافعش بهره‌مند خواهد بود؛ چه نبی چه غیر ایشان؛ چنان‌که مضمون حدیث قرب نوافل است.

تمام این امور غیر طبیعی به انبیا و اولیا نسبت داده شده و کسی که از ایشان درخواست می‌کند، همان چیزی را که خداوند به ایشان نسبت داده، به‌همان اعتبار درخواست می‌کند. (که قطعاً اعتبار سبب و وسیله است)؛ لذا عملش موافق قرآن است؛ اما کسی که این کار را انکار می‌کند، در واقع تکذیب آنچه که قرآن نسبت داده نموده و این اقتضای کفر را خواهد داشت. حال آیا ابن تیمیه موافق کتاب و سنت عمل کرده است؟

چهارم: قرائن شرک‌آلود معدوم یا قرائن توحیدی موجود

ابن تیمیه برای تسهیل انطباق طلب مالا یقدر علیه‌الا الله، عباراتی آورده که هر خواننده‌ای، حق را در حکم به شرک، به ابن تیمیه خواهد داد.

او معتقد است، کسی که چنین درخواستی از انبیا و اولیای الهی دارد، ایشان را سبب مستقل دانسته^۱ و ایشان را مالک نفع و ضرر می‌داند^۲ و ایشان را وکیل خدا قرار داده است؛ به‌صورتی که رسول خدا ﷺ، ضامن رزق و مراقبت و اجابت دعای ایشان باشد^۳ و ایشان را مدبر عالم قرار داده^۴ و چنین درخواستی رب قرار دادن اولیای الهی^۵ و عدل قرار دادن آگاهانه برای خدا است؛^۶ این‌ها نمونه‌هایی از دیدگاه‌های ابن تیمیه نسبت به کسانی است که به اولیای الهی استغاثه دارند.

۱. «أن السبب لا يستقل بالتأثير»؛ (ابن تیمیه، احمد، الاستغاثة، ص ۲۰۵).

۲. «وكل من يملك الضر والنفع فإنه هو المعبود»؛ (ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوى، ج ۱۵، ص ۱۰).

۳. «جعلوا الصالحين مع الله كالوكيل مع موكله»؛ (ابن تیمیه، احمد، الاستغاثة، ص ۳۵۰).

۴. «وهؤلاء يجعلون الرسل والمشايخ يدبرون العالم»؛ (ابن تیمیه، احمد، الاستغاثة، ص ۳۵۱).

۵. «إن الملائكة والأنبياء ليسوا أرباباً»؛ (ابن تیمیه، احمد، الاستغاثة، ص ۲۴۰).

۶. «وأنت تريد أن تجعل المخلوق عدل الخالق»؛ (ابن تیمیه، احمد، الاستغاثة، ص ۲۰۵).



روشن است که برای اطلاق شرک، یکی از این موارد کافی است؛ اما آیا واقعا این‌ها اعتقادات قائلین به صحت استغاثه به اولیای الهی است؟!

یک بیان برای باطل کردن تمام این ادعاها کافی است و آن اینکه اولیای الهی وسیله هستند؛ زمانی که اطلاق وسیله به ایشان شد، دیگر نمی‌توانند مستقل باشند؛ زیرا استقلال با وسیله بودن هم‌خوانی ندارد؛ چنان‌که نمی‌تواند مالک یا وکیل یا ضامن نفع و ضرر باشند و یا اینکه مدبر و ارباب عالم و عدل خداوند تلقی شوند؛ لذا اعتراف به - وسیله بودن اولیای الهی، برای نفی شرک کافی است؛ هرچند شبهه مشروعیت وسیله باقی است؛ اما بحث بر سر شرک بودن ایشان با اعتراف به وسیله بودن، قابل طرح نیست. آیا واقعا فهم وسیله بودن اولیای الهی تا این حد پیچیده است؟ آیا با وجود اعترافات متعدد قائلین به صحت وسیله بودن اولیای الهی، حمل کلام ایشان به بدترین وضع که شرک را به دنبال داشته باشد، صحیح است؟ حتی اگر کلام ایشان مجمل باشد (که نیست)، آیا حمل کلام مجمل بر کفر، با وجود امکان حمل به صحت جایز است؟ موضوعی که ابن تیمیه نیز، خود خلاف عملکردش فتوا داده است!^۱

کسانی که قائل به صحت در امور فرابشری هستند، همان نگاهی که به وسایل، در امور بشری دارند، دقیقا همان نگاه را به اولیای الهی نیز دارند؛ یعنی نیت و اعتقاد ایشان این است که اولیای الهی وسیله‌ای هستند که خداوند به حکمت خویش برای رسیدن به نتیجه، استفاده از آن را شرط کرده است.

برای حرارت آتش نیاز است، اما آتش تنها وسیله است و نه سبب مستقل و یا...؛ ممکن است آتش بیاید اما حرارت نیاید و گلستان شود؛ همین‌طور ممکن است اولیای الهی (و البته در سطح بالا نظیر معصومین)، چیزی بخواهند، اما حکمت خداوند چیز دیگری باشد؛ اساسا نسبت، برخلاف حکمت، اراده اعمال قدرت تکوینی نمی‌کند. آیا نیت و اعتقاد ایشان از کلمات متعددی که در این باره گفته‌اند، روشن نیست؟ عجیب است که ابن تیمیه معتقد است، ایشان چنین نیتی ندارند.

«فإن قالوا: الأعمال بالنیات، قیل لهم: والذین قالوا: نستغیث بالنبی لم یدکروا

۱. «لکن اللفظ المجمل إذا صدر ممن إيمانه لم يحمل على الكفر بلا قرينة ولا دلالة»؛ (ابن تیمیه، احمد، الاستغاثه، ص ۳۶۰).

نتیجه

شرک انگاری استغاثه در واقع محصول نگاه مشرکانه در امور مقدور است. سلفیه چون در امور مقدور، به وسیله به عنوان سببی حسی و مستقل نگاه می کند، همین نگاه را در امور غیر مقدور جاری و حکم به شرک بودن درخواست از غیر می دهند؛ در حالی که اسباب همان طور که در امور مقدور، غیر مستقل و طلب آنها شرک نیست، در امور غیر مقدور نیز همان گونه است؛ بنابراین طلب از آنها شرک نخواهد بود؛ لذا تفکر سلفیه تفکر شرک آلود است که در کنار تاویل تحریف گونه از کتاب خداوند که امور خارق- العاده را به بشر نسبت می دهد، مبتلا به تکذیب آیات قرآن کریم شده که اقتضای کفر نیز در این تفکر فراهم است؛ لذا حکم به شرک در استغاثه آن چنان سست است که خود ابن تیمیه نیز بارها از آن عقب نشینی کرده و عبارت ذریعه الی الشرک^۱ را برای آن به کار برده است؛ در واقع این بیان گر تردید ابن تیمیه و تناقض گویی در این مسئله است.

۱. «فان هذا شرك أو ذریعة إلى الشرک»؛ (ابن تیمیه، احمد، قاعدة جلیلة فی التوسل والوسيلة، ج ۱، ص ۵۲).

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. سبحانی، جعفر، «نقد نظریة بعض المعاصرين في الاستغاثة و التوسل»، دو فصل نامه علمی ترویجی سلفی پژوهی، سال اول، شماره ۱، ۱۳۹۴ ش.
۳. بستانی، فواد افرام، فرهنگ ابجدی، مترجم: رضا مهیار، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵ ش.
۴. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم: انتشارات هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
۵. قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الإسلامية، چاپ ششم، ۱۳۷۱ ش.
۶. حبیب علوی، ابن احمد، مصباح الأنام و جلاء الظلام في ردّ شبه البدعي النجدي التي أضلّ بها العوام، بی جا: المطبعة العامرة الشريفة، ۱۳۲۵ ق.
۷. ابن فارس، أحمد بن فارس، معجم مقاييس اللغة، قم: مكتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۸. ابن تیمیه، أحمد، قاعدة جلیلة فی التوسّل والوسيلة، تحقیق: ربیع بن هادی عمیر المدخلی، عجمان: مكتبة الفرقان، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
۹. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوى، محقق: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، مدینه: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ۱۴۱۶ ق.
۱۰. ابن تیمیه، احمد، الاستغاثة في الرد على البكري، تحقیق: عبدالله بن دجین السهلي، ریاض: مكتبة دار المنهاج للنشر والتوزيع، چاپ اول، ۱۴۲۶ ق.
۱۱. ابن تیمیه، احمد، العقيدة الواسطية، محقق: أبو محمد أشرف بن عبدالمقصود، ریاض: أضواء السلف، چاپ دوم، ۱۴۲۰ ق.
۱۲. ابن تیمیه، احمد، النبوات، تحقیق: عبدالعزيز بن صالح الطویان، أضواء السلف، ریاض: چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
۱۳. ابن تیمیه، أحمد، زيارة القبور والاستنجاد بالمقبور، ریاض: دارطیبة، بی تا.
۱۴. ابن عثيمين، محمد، مجموع فتاوى ورسائل، محقق: فهد بن ناصر بن إبراهيم سليمان، عربستان: دارالوطن، دارالثريا، ۱۴۱۳ ق.
۱۵. ابن عثيمين، محمد، شرح ثلاثة الأصول، عربستان: دارالثريا، چاپ چهارم، ۱۴۲۴ ق.
۱۶. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، تحقیق: محمد زهير بن ناصر، بیروت: چاپ اول، دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ ق.
۱۷. بن باز، عبدالله، التحقیق والإيضاح لكثير من مسائل الحج والعمرة والزيارة، عربستان: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، چاپ بیست و دوم، ۱۴۲۵ ق.
۱۸. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، محقق: علی هلالی و علی



- سیری، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۱۹. خمیس، محمد بن عبدالرحمن، شرح الرسالة التدمرية، بی جا: دار أطلس الخضراء، ۱۴۲۵ق
۲۰. راغب اصفهانی، حسین، المفردات في غريب القرآن، تحقیق: صفوان عدنان الداودي، دمشق، بیروت: دارالقلم والدار الشامیة، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۲۱. زینی دحلان، أحمد بن سید، الدرر السنیة في الرد علي الوهابیة، دمشق: دار غار حراء، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
۲۲. صاحب بن عباد، إسماعیل بن عباد، المحيط في اللغة، بیروت: چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۲۳. مصطفوی، حسن، التحقیق في كلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۲۴. هیئت کبار العلماء، فتاوی اللجنة الدائمة، تحقیق: أحمد بن عبدالرزاق الدویش، عربستان: الرئاسة العامة للبحوث العلمية والإفتاء. بی تا.